

## رهیافتی بر تفسیر ضد روان‌شناختی هرمان کوهن از تألیفی پیشینی کانت

مهدی خیاطزاده<sup>۱</sup>

### چکیده

مهمترین مسئله در نظام معرفتی ایمانوئل کانت، گزاره‌های تألیفی پیشینی هستند. برخی از مفسران کانت، با ارائه تفسیری روانشناختی از کانت به نقد نظام فلسفی وی پرداخته‌اند. هرمان کوهن، فیلسوف آلمانی، یکی از مفسران نظام معرفتی کانت است که بر خلاف این دسته، بشدت از تفسیر روانشناختی کانت احتراز کرده و با ارائه تفسیری نو از گزاره‌های تألیفی پیشینی، چنین تفاسیری را به بوته نقد کشیده است. وی در تفسیر خود از کانت، سه سطح یا درجه برای گزاره‌های تألیفی پیشینی قائل شده و درجه سوم آن را به تجربه مشترک ارجاع می‌دهد. او برای این منظور از «مکان» شروع کرده و با تأمل در معنای مکان، به سه سطح یا درجه از پیشینی بودن میرسد: (۱) مکان بعنوان امری که مقدم بر هر امر حسی دیگر است؛ (۲) مکان بعنوان صورت؛ (۳) مکان بعنوان شرط صوری امکان تجربه. کوهن با استفاده از پیشینی سطح سوم، کانت را از اتهامات سوبجکتیویسم مبرا می‌کند. کوهن مرجع گزاره‌های پیشینی درجه

۵

۱. استادیار موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران؛ khayatzadeh@irip.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۷ نوع مقاله: پژوهشی



سوم را اصول ریاضیات و قوانین بنیادین علم طبیعی خالص، یعنی مکانیک میدانند که اموری عینی بشمار میروند. او معتقد است این اصول و قوانین، تشکیل‌دهندهٔ امکان تجربه هستند. این تجربه، بر خلاف تجارب شخصی، کلی و بین تمام افراد مشترک است. در نظر وی، وظیفهٔ فلسفه اینست که با تأمل در این علم طبیعی ریاضیاتی، به اصول پیشینی درجهٔ سوم برسد. چنین علمی در هر عصری متغیر است و در نتیجه، گزاره‌های پیشینی نیز در هر عصری متفاوت خواهند بود.

**کلیدواژه‌گان:** تألیفی پیشینی، روانشناسی گرای، هرمان کوهن، شیوهٔ استعلایی، تجربهٔ مشترک، علم طبیعی ریاضیات.

\* \* \*

## مقدمه

مسئلهٔ اصلی کانت در نقد اول، بررسی امکان تأسیس احکام تألیفی پیشینی<sup>۱</sup> است. وی در پیشگفتار ویرایش دوم نقد عقل محض تصریح میکند که تاکنون فرض بر این بوده است که معرفت انسان باید با اعیان مطابقت کند، اما تلاش پیشینیان برای اثبات این مطلب با استفاده از مفاهیم پیشینی، راه به جایی نبرده و وی درصدد است اینبار در یک چرخش کپرنیکی در معرفت، بگوید که این اعیان هستند که باید مطابق معرفت ما باشند (Kant, 2002: p. 110). مراد کانت در این عبارت اینست که «اشیاء بمثابه پدیدار» تابع شرایط امکان تجربه‌اند. وی برای رسیدن به این هدف، بحث گزاره‌های تألیفی پیشینی را مورد توجه قرار میدهد. گزاره‌های تألیفی پیشینی در عین کلیت و ضرورت (استقلال از تجربه)، معرفتی جدید برای انسان حاصل میکنند (تألیفی بودن). باید توجه داشت که تألیفی پیشینی در نقد اول صرفاً «شرط امکان تجربه» نیست، بلکه نقشی دوگانه ایفا میکند: از یکسو در ریاضیات و فیزیک، ساختار استعلایی علم را ممکن میسازد، و از سوی دیگر، در سطح بنیانیتر، معیار تمایز میان

۶

1. Synthetic a priori judgments

آنچه در حدود تجربه‌پذیری قرار میگیرد و آنچه در قلمرو نومن باقی میماند را تعیین مینماید. محصول تعامل این دو سطح، ایدئالیسم استعلائی است.

فلسفه کانت بعد از وی مورد نقد هگل واقع شد و تا مدتی ایدئالیسم هگل بر فضای فلسفی آلمان حاکم گشت. بعد از مرگ هگل در سال ۱۸۳۱، فلسفه وی نیز رو به افول رفت. سال ۱۸۴۰، فلسفه هگل با حملاتی شدید مواجه گردید (Beiser, 2014: pp. 5-6). ارتباط تنگاتنگ فلسفه با ایدئالیسم هگل و شکست متافیزیک هگلی از یک طرف، و پیشرفت در علوم تجربی از طرف دیگر، باعث پدید آمدن بحران در فلسفه شد. از سوی دیگر، در سال ۱۸۴۵، دیدگاه‌های ماده‌گرایانه ظهور کردند که باعث بخطر افتادن باور به خدا، جاودانگی و آزادی که از اصول عقاید مسیحیانند، شده بود. در چنین فضایی، نیاز به تلاشی فلسفی برای ارائه پاسخی بنیادین به مسائل فلسفی، اخلاقی، اجتماعی و دینی احساس میشد. فلسفه کانت این قابلیت را داشت که علوم طبیعی و ایمان دینی و اخلاقی را با یکدیگر حفظ کند (Edgar, 2015; Poma, 1998: p. 1). جریان نوکانتیها بعنوان پاسخی تجربی و نیز جایگزینی انتقادی در مقابل ایدئالیسم و ماتریالیسم بوجود آمدند. جریان بازگشت به کانت، صرفاً بدنبال احیای فلسفه فراموش‌شده کانت نبود، بلکه قصد داشت تحریفی را که پیروان متأخر وی با تأکید بر قسمت کمتر مهم فلسفه وی، یعنی شیء فی‌نفسه، ایجاد کرده بودند، اصلاح کند. هدف این جریان، بازگرداندن فلسفه استعلایی کانت و پیوند میان فلسفه و علم با نگاهی انتقادی بود (Ibid, pp. 2-3).

در این میان، برخی از تفسیرهای روانشناختی از کانت نیز شکل گرفت. روانشناسی‌گرایی<sup>(۱)</sup> جریانی بود که میکوشید مسائل فلسفی، همچون منشأ مفاهیم و امکان معرفت یقینی را با توسل به روانشناسی بعنوان علمی تجربی بررسی کند. نتیجه این رویکرد، تقلیل مفاهیم و اصول منطقی و فلسفی به فرایندهای روان‌شناختی و تجربی ذهن فردی بود.

جریانهای اصلی ذیل این رویکرد را میتوان به سه دسته اصلی تقسیم کرد:

**دسته اول**، افرادی نظیر فریدریش فریز<sup>۱</sup>، فریدریش هربارت<sup>۲</sup> و ادوارد بنکه<sup>۳</sup> بودند. این

1. Jakob Friedrich Fries
2. Johann Friedrich Herbart
3. Friedrich Eduard Beneke



مهدی خیاطزاده؛ رهیافتی بر تفسیر ضد روان‌شناختی هرمان کوهن از تألیفی پیشینی کانت

عده در مقابل جریان عقل‌گرا استعلایی که توسط فیثته و هگل تشکیل شده بود، خوانشی تجربی-روانشناختی از کانت ارائه کردند. از نظر فریز و بنکه، تنها ابزاری که تحقیق فلسفی در اختیار دارد، درون‌نگری<sup>۱</sup> است و هیچ راهی برای اثبات حقیقت وجود ندارد مگر با تقلیل آن به عناصر ذهنی خودبینی. از این منظر، روانشناسی بعنوان رشته بنیادین فلسفی در نظر گرفته میشود. منطق، اخلاق، متافیزیک، فلسفه حقوق، فلسفه دین و فلسفه تعلیم و تربیت، همگی چیزی جز روانشناسی یا روانشناسی کاربردی نیستند (Borchert, 2006: Vol. 8, p. 114). فریز و بنکه، کانت را پیشرو خود میدانستند از آن جهت که از «حقوق» تجربه دفاع کرد با این حال معتقد بودند او در این تمایل که به تحقیقی مستقل خارج از تجربه دست بزند که به شناخت پیشینی صورتهای شهود و مقولات منجر شود و نیز در جستجوی بنیان استعلایی حقیقت (اعتبار عینی معرفت بشری)، دچار اشتباه شده است (Ibid, p. 115).

**دسته دوم**، روانشناسی‌گرایان فیزیولوژیک<sup>۲</sup> هستند. نمایندگان شاخص این جریان، هرمان هلم هولتز<sup>۳</sup> و فریدریش آلبرت لانگ<sup>۴</sup> بودند (Poma, 1998: p. 14). هدف هلم هولتز، بازاندیشی در تبیین کانت با توجه به تحولات بعدی در فیزیولوژی، ریاضیات و فیزیک بود (Biagioli, 2018: p. 77). لانگ نیز بر این باور بود که «شیء فی‌نفسه» غیر قابل شناخت بوده و متعلق شناخت انسان، ساخته دستگاه عصبی اوست؛ مقولات فاهمه نیز ابزارهایی طبیعی هستند که انسان بوسیله آن، جهان را سامان میدهد. در این رویکرد نیز امر پیشینی (ضروری و کلی) به واقعیتی زیست‌شناختی یا روان‌فیزیولوژیک فرو کاسته میشود.

**دسته سوم**، روانشناسی‌گرایی بمتابه طبیعت‌گرایی ماتریالیستی بود. بر اساس این رویکرد نیز همه چیز از جمله ذهن، آگاهی و معرفت را میتوان به فرایندهای مادی و علی تقلیل داد. بر اساس این رویکرد نیز سوژه استعلایی کانت، به شیئی مادی (مغز) کاهش می‌یافت که تابع قوانین طبیعت است و نیز تألیفی پیشینی بمعنای معرفت ضروری و کلی غیرممکن بود، چراکه تمامی معارف و تجارب انسانی، متغیر و وابسته به شرایط مادی میشدند.

1. Self-observation
2. Empirical-Physiological Psychologism
3. Hermann von Helmholtz
4. F.A. Lange



در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، جریان نوکانتیها (مدرسه بادن و مدرسه ماربورگ) علیه جریان روانشناسی‌گرایانه از فلسفه استدلال کردند (Borchert, 2006: Vol. 8, p. 115). در میان فیلسوفان مدرسه ماربورگ، هرمان کوهن از جایگاهی ویژه برخوردار است.<sup>(۳)</sup> کوهن در آغاز فعالیت علمی خود (سال ۱۸۶۹) به فهم فلسفه کانت تمایل پیدا کرد. بازگشت وی به فلسفه انتقادی کانت برای دو هدف بود: نخست آنکه، حملات متأخر به کانت را ناکارآمد کند. دوم اینکه، قدرت کانتی را به هدف ایجاد شیوه‌ی مهم به فلسفه بازگرداند. تفسیر مهم و تأثیرگذار کوهن از کانت، نگاهی از فلسفه پیشنهاد میداد که در عین اینکه بازگشت به متافیزیک غیر انتقادی نداشت، بشدت مستقل از روانشناسی تجربی به راه خود ادامه میداد (Holzhey, 2005: pp. 10-11). موضوع نقدهای کوهن بیشتر ناظر به رویکرد فیزیولوژیکی به فلسفه کانت است که بوسیله هلم هولتز مطرح گردید، و کوهن در مقدمه نظریه کانت درباره تجربه، هلم هولتز را بعنوان یکی از محدود انگیزه‌های پروژه خود برای ارزیابی مجدد نظریه کانتی پیشینی معرفی میکند (Biagioli, 2018: p. 78). البته، ایده اصلی کوهن مقابله با تفسیرهای روان‌شناختی از کانت است که شامل رویکرد اول نیز هست. کوهن معتقد بود مایر پیروی از فریز، امر استعلایی را به امر روان‌شناختی تقلیل داده است (Poma, 1998: p. 15). بر اساس تفسیر کوهن، فلسفه کانت «ذهن انسان» را نه بعنوان یک موجود زیست‌شناختی، بلکه از حیث فعالیت معرفت‌شناختی مطالعه میکند و بدنبال ترسیم شرایط امکان تجربه است، نه توصیف چگونگی کارکرد مغز یا روان. وی این مسیر را از طریق تبیین گزاره‌های تألیفی پیشینی آغاز میکند و در ادامه با ترسیم فلسفه انتقادی و ابتناء آن بر تجربه مشترک پیش میبرد. بر این اساس، ضدروان‌شناخت‌گرایی کوهن از سنخ «روش‌شناختی» است (نه منطقی محض بمعنای مدنظر هوسرل یا فرگه)؛ یعنی بجای طرد کلی روانشناسی، مرجع‌نهایی اعتبار معرفت را از ذهن فردی به «واقعیت علم» بمثابه امری بیناذهنی و تاریخی منتقل میکند.

در مقاله پیش رو، خطوط اصلی فلسفه کانت در نقد عقل محض را که در فلسفه هرمان کوهن امتداد یافته است، را مرور خواهیم کرد و از این رهگذر نشان خواهیم داد چگونه کوهن با تأکید بر علم ریاضیاتی طبیعی به تفسیری ضدروان‌شناختی از کانت میرسد.

۹



مهدی خیاطزاده؛ رهیافتی بر تفسیر ضد روان‌شناختی هرمان کوهن از تألیفی پیشینی کانت

## تفسیر هرمان کوهن از تألیفی پیشینی

کوهن در مقدمه کتاب نظریه تجربه کانت، هدف اصلی خود را دفاع از «شیوه استعلایی» کانت در برابر دو جریان مخالف بیان میکند: از یکسو، روانشناسی‌گرایی - که معرفت را به فرایندهای ذهنی فرو می‌کاهد - و از سوی دیگر، متافیزیک جزمی<sup>۱</sup> - که بدون توجه به شرایط امکان تجربه - به شناخت «اشیاء فی‌نفسه» ادعا دارد. کوهن در سراسر نوشته‌هایش پیرامون معرفت‌شناسی و فلسفه علم، متعهد به دو ایده است: اول، یک قانون پیشینی در مورد دانش انسان، آنچه برای ما شیء (ابژه) است را تعیین میکند. دوم، فلسفه دانش را بر اساس «شیوه استعلایی» می‌جوید (Edgar, 2015). هسته مرکزی فکر کوهن آنست که تألیفی پیشینی را نباید در سطح «حکم» و بمثابة ویژگی ذهنی قضاوت‌های فردی فهمید، بلکه این مفهوم به «منطق تولید عینیت علمی» ارتقا می‌یابد و امکان شکل‌گیری ابژه علمی را در ریاضیات و فیزیک بنیان مینهد. تفسیر اولیه کوهن از کانت، متضمن هر دو تعهد پیش گفته است. وی در سال ۱۸۷۱، یک مقاله طولانی با عنوان «مناظره بین ترندلنبرگ و کانو فیچر»<sup>۲</sup> و نیز کتابی با عنوان نظریه تجربه کانت (اولین ویرایش) منتشر نمود. هر دوی این آثار، دفاع از کانت در مقابل تفسیر هرمان هلم هولتز، لانگ و آدولف ترندلنبرگ<sup>۳</sup> هستند. بر اساس خوانش این افراد از کانت، شاکله دانش انسان بوسیله فاکتورهای عینی و ذهنی تعیین میشوند. در یکسو، اشیائی هستند که بصورت مستقل از ذهن فاعل شناسا محققند. این اشیاء فی‌نفسه، بر ذهن فاعل شناسا تأثیر می‌گذارند و با این کار، امور عینی به تمثیل فاعل شناسا کمک میکنند. از طرف دیگر، ساختارهایی در ذهن فاعل شناسا هستند (صورت‌های شهودی مکان و زمان) که در ذهن فاعل شناسا محقق بوده و از طریق تجربه حاصل نشده‌اند، پس پیشینی هستند. علاوه بر این، این ساختارهای پیشینی به تمثلات ذهنی نظم داده و به این وسیله، یک عنصر ذهنی وابسته به ذهن محقق را می‌سازند. این دسته از مفسران معتقد بودند: از آنجاکه بر اساس این تفسیر، ساختارهای پیشینی ذهنی

1. Dogmatic metaphysics

2. On the Controversy between Trendelenburg and Kuno Fischer

3. Adolf Trendelenburg



هستند، توضیح دانش عینی انسان نباید مبتنی بر آنها باشد، بلکه باید بر اشیاء فی‌نفسه‌یی مبتنی باشند که مستقل از ذهن انسان تحقق دارند.

کوهن همچنین، در باب اشکال معروف ترندلنبرگ به کانت با عنوان «جایگزین نادیده انگاشته شده» دغدغه دارد. این اشکال بز این ادعای کانت وارد شده که مکان و زمان جز صورتهای شهودی چیزی نیستند (*Ibid*). بنابراین، هلم هولتز با رویکرد فیزیولوژیک و فروکاست تمثالات مکانی به ساختار دستگاه عصبی، و ترندلنبرگ با طرح امکان عینیت مستقل، هر دو امر پیشینی را به امری ذهنی-فردی تقلیل دادند. نقطه مشترک اشکال این افراد، تقلیل امر پیشینی به امری ذهنی-فردی است. از آنجاکه کوهن معتقد است این دو اعتراض، مبتنی بر تفسیر اشتباه از کانت هستند، آنها را ناتمام دانسته و با استفاده از تعریف یک تبیین جایگزین در مورد ارتباط بین عینیت و ساختارهای پیشینی کانتی به آنها پاسخ میدهد (*Ibid*). از نظر او، پیشینی بودن مکان نه به ذهن فردی تعلق دارد و نه به شیء فی‌نفسه، بلکه شرط صوری امکان تجربه است که در علم طبیعی ریاضیاتی تجلی می‌یابد. کوهن برای این مقصود، به توجیهی جدید از احکام تألیفی پیشینی کانت متوسل میشود. وی در ویرایش اول کتاب نظریه تجربه کانت، توضیح و توجیه خود از امر پیشینی کانت را با این باور که کانت مفهومی جدید از تجربه بدست آورده است، مرتبط میسازد (Holzhey, 2005: p. 11). بر اساس این تفسیر، هدف کانت در کتاب نقد عقل محض اینست که نشان دهد چگونه قوانین پیشینی دانش بشری، ساختار تجربه اشیاء فی‌نفسه را توضیح میدهند. از نظر کوهن، این قوانین پیشینی بدلیل ضروری بودن، عینی هستند. بنابراین، توضیح کانت درباره تجربه عینی مبتنی بر این قوانین پیشینی است، نه اینکه مبتنی بر تأثیرات اشیاء وابسته به ذهن باشد (Edgar, 2015). کوهن نیز معتقد بود تجربه در یک شیوه صوری و پیشینی توسط مکان، زمان و اتحاد تألیفی ساخته میشود و در ریاضیات و علوم تجربی محض که دارای ویژگی ضرورت و کلیت هستند، حاصل میگردد. وی در تحلیل خود از مکان پیشینی، بین سه درجه یا مرحله در پیشینی کانت تمایز نهاد: (۱) اصالت متافیزیکی؛ (۲) صورت؛ (۳) شرط

۱۱

1. metaphysical originality
2. form



مهدی خیاطزاده؛ رهیافتی بر تفسیر ضد روان‌شناختی هرمان کوهن از تألیفی پیشینی کانت

صوری امکان تجربه<sup>۱</sup> (۳) درحالیکه دو مرتبه اول این تصور غلط که امر پیشینی، فطری است را دامن میزدند، درجه سوم معرفت استعلایی از امر پیشینی، ما را وا میدارد تا دقیقاً تمایز پیش انتقادی بین فطری بودن و اکتسابی بودن را رها نماییم (Holzhey, 2005: pp. 11-12).

چنانکه معروف است، کانت در مواجهه با این مسئله کلاسیک که آیا تصورات ما فطری هستند (همانطور که لایپ‌نیتز معتقد بود) یا اکتسابی (همانگونه که هیوم معتقد بود)، این مسئله را بصورت دیگری مطرح کرد. وی بر این باور بود که شکی نیست که تمام دانشهای ما با تجربه شروع میشود، ولی لازمه چنین امری این نیست که تمام دانشهای ما از تجربه ناشی شده باشد (Poma, 1998: p. 8). در این جهان، تجربه یک معماست. راه حل این معما نیز محتوای فلسفه کانت است و اینکه کانت معنایی جدید از تجربه را کشف کرد (Cohen, 1871: p. 3).<sup>(۴)</sup>

بنابراین، وظیفه فلسفه انتقادی، جستجوی عناصر پیشینی تجربه است.

کانت از تأمل در مکان شروع میکند که در ذهن انسان بوده و مقدم بر هر امر حسی دیگری و پایه پدیدارهای خارجی است. بر اساس تفسیر کوهن، این مسئله اولین درجه از پیشینی کانتی است؛ یعنی پیشینی بعنوان منشأ ابتدایی<sup>۲</sup> (Ibid, p. 88). بنابراین، کشف این مسئله پیشینی در کانت، بر اثر تأمل در حقیقت آگاهی حاصل میشود. این شیوه روانشناختی به نتیجه‌ی شهودی راه میبرد که مسئله‌ی متافیزیکی است، نه روانشناختی. این مسئله پیشینی، نه بعنوان شهودی مربوط به تجربه بلکه بعنوان منشئی که پایه پدیدارهای خارجی است، ترسیم میشود (Poma, 1998: p. 8). اگر ذهن و فکر انسان، مکان را بعنوان عنصری بنیادین در تجربه خود متمایز سازد، پیشینی بودن آن را تصدیق نمیکند و نیز هرگز قادر بر چنین کاری با استفاده از روند روانشناختی نیست. اثبات امکان پیشینی بودن مکان، وظیفه جستجوی استعلایی است.

سؤال استعلایی، درباره امکان یک امر پیشینی است، نه وجود آن (Ibid, p. 9). در نظر کوهن، این دومین درجه از یک امر پیشینی است: پیشینی بعنوان صورت (Cohen, 1871: p. 90). تصور کانت از صورت باید بدقت تعریف شود تا از تفسیر اشتباه آن بعنوان اندام<sup>۳</sup>

1. The formal condition of possibility of experience  
2. a priori as primary origin  
3. organ

جلوگیری گردد. بسیاری از مفسران کانت پیشینی را با فطری مرتبط میدانستند. در مقابل، کوهن سعی داشت از سوبجکتیویسم حداکثری که ویژگی تفسیرهای روانشناختی از کانت (مانند هلم هولتز و لانگ) بود، اجتناب کند. لو بوسیله تفسیر خود از صورت کانتی، به قلب منازعات در مورد کانت رفت و بنیانی برای تفسیر جدید از تصور کانت از تجربه بنا نهاد (Poma, 1998: p. 9). کوهن برای این مهم، بر تمایز میان پیشینی و فطری تأکید دارد و تصریح میکند که برابر نهادین این دو مفهوم باعث از دست رفتن فهم از پیشینی میشود. خود کانت نیز در مواضع متعدد علیه برابر نهادین این دو موضع گرفته و بر دوگانه پیشانقادی «فطری یا اکتسابی» غلبه کرده است (Cohen, 1885: p. 196).

کانت تنها با ارجاع به پدیدار بین ماده و صورت تمایز قائل شد. صورتهای بهیچوجه جسمانی نیستند، اما در مقابل، با ارجاع به معرفت مرتبند. بر این اساس، صورت فطری برای کانت عمل شهود<sup>۱</sup> است، درحالیکه مستقل از محتوایش در نظر گرفته میشود. وی چنین صورتی را عمل شهود مینامد (Poma, 1998: p. 10). اگر صورت برای کانت همواره صورت پدیداری باشد، صورتی محض خواهد بود و این باعث تصور سوبجکتیویسم از امر پیشینی شده و محل اشکال ترندلنبرگ واقع میشود. اما نقطه چرخش کپرنیکی کانت، مشتمل بر اثبات این مطلب است که عینیت دانش، دقیقاً بر پایه امر پیشینی ذهنی تضمین میشود. کانت برای رسیدن به این نقطه، باید به درجه سوم از معنای پیشینی برسد: پیشینی بعنوان شرط صوری امکان تجربه ما.<sup>۲</sup> با این معنای آخر و تامتر از پیشینی، تمام اتهامات سوبجکتیویسم یا درونی بودن برطرف میشوند (Ibid, p. 10). عبارت «مکان یک پیشینی درونی است»، بعد از این توضیح چنین معنا میدهد که: مکان شرط قوام یافتن تجربه است. بر این اساس، مکان بدلیل اینکه درونی است، پیشینی نمیشود، بلکه بدلیل اینکه شرط پیشینی امکان تجربه ممکن است، درونی میشود (Cohen, 1871: p. 94).

به این صورت، معمای تجربه راهحلی پیدا میکند. اولین راهحل اینست که جستجوی استعلایی، تجربه را از صورتهای پیشینی استنتاج نمیکند، بلکه بر اساس آنها تجربه ممکن

1. the very act of intuition

2. the a priori as a formal condition of the possibility of our experience



یا امکان تجربه را پایه‌گذاری میکند. بنابراین، ما با یک پایه‌ی صوری مواجهیم، نه وجودی. دومین راه‌حل اینست که تجربه‌ی بعنوان مجموعه‌ی از پدیدارها در نظر گرفته می‌شود، نه بعنوان اشیاء فی‌نفسه بیرونی و مستقل از فاعل شناسا. بنابراین، صورتبندی توجیه‌ی استعلایی یک صورتبندی توخالی نیست (Poma, 1998: p. 10)، بلکه یک صورتبندی پایه‌ی است: این پیشینی تنها در «صورت» قابل تصور است و صورت تنها با ارجاع به پدیدار قابل تصور است. بنابراین، این پیشینی یک تجربه را می‌سازد و این تجربه چیزی بیش از ترکیبی از پدیدارها نیست. پایه‌ی این نوع جدید از ایدئالیسم، توسط کانت بنیان نهاده شد و از نظریه‌ی مکان و زمان استنتاج گردید که اموری پیشینی هستند (Cohen, 1871: p. 58).

کوهن برای پیشینی بودن مقولات نیز به تمایز کانتی بین معنای متافیزیکی و استعلایی بازمیگردد. پیش از هر چیزی، این مقولات بعنوان تصورات اولیه‌ی فاهمه، با کاربرد روانشناختی-منطقی از «لیست احکام» استنتاج میشوند. این گام اول، باید بوسیله‌ی جستجوی اضافه در استنتاج استعلایی حل شود، درحالی‌که ویژگی آنها را بعنوان شرایط صوری تجربه‌ی ممکن پررنگ میکند؛ زیرا این مقولات، شرایط گزاره‌های تألیفی هستند. کوهن با تأکید بر ویژگی صوری گزاره‌ی پیشینی، معنای پیشینی را در تصور تألیفی ایجاد کرد: تألیفی ارتباط مشترک در صورتهای حس و فاهمه است که پیشینی بودن را ضمانت میکند. بنابراین، قصد کانت این نبود که یک سیستم محدود از پیشینی را با لیست مقولات پی‌ریزی کند. مقولات شرایط صوری تجربه‌ی ممکن هستند؛ در این صورت آنها تجربه را از جهت امکانش تأسیس میکنند، نه از جهت محتوایش. از آنجا که امکان صوری تجربه‌ی مشتمل بر وحدت تألیفی امور متعدد در آن است، معنای مقولات بر اساس ویژگی آنها بعنوان وحدت گزاره‌های تألیفی تغییر میکند (Poma, 1998: p. 11).

نکته‌ی ضروری در مورد پیشینی، تنها در این واقعیت نهفته است که پیشینی مشتمل بر شرایط صوری تجربه است. بعنوان نتیجه، وحدت تألیفی در پیوند امور متعدد، تنها بعنوان یک مقوله‌ی پیشینی مطرح می‌شود، زیرا تجربه بصورت عام، بدون چنین کاری غیرممکن است. بر این اساس، مسئله‌ی ادراک حسی، تبدیل به اتحاد تألیفی پدیدارها می‌شود (Cohen, 1871: p. 101). گرچه این بیان، بیانی کانتی نیست، میتوان با الهام از کانت مشاهده کرد که چگونه مکان، صورت

برای ادراکات حسی بیرونی است و زمان، صورت برای ادراکات درونی؛ بنابراین، ادراک استعلایی صورت برای مقولات است. خود آگاهی، شرط استعلایی تحت چیزی است که ما تصورات محض فاهمه را استنتاج مینماییم (Ibid, p. 144). بر این اساس، «من استعلایی» بتمامه ویژگی وجودی یا انسانی خود را از دست میدهد و به یک صورت استعلایی محض و شرط تأسیسی امکان تجربه تبدیل میشود، درحالیکه محتوای این امر تألیفی داده‌بی در حس درونی است. تنها با تمایز و همبستگی بین ادراک استعلایی و تجربی، در تألیفی بودن، ممکن است که یک روانشناسی سالم را تشکیل داد (Poma, 1998: pp. 11-12).

جستجوی استعلایی، از واقعیت تجربه بعنوان تألیفی از پدیدارها آغاز میکند تا به شرایط پیشینی امکان چنین تألیفی در حس و فاهمه برسد. بنابراین، صورتهای محض فکر برای اینکه بصورت پیشینی کشف شوند، مقصود نیستند. راه ما به آنها منتهی نمیشود، اما آنها را بعنوان نقطه عزیمت اخذ خواهد کرد (Cohen, 1871: p. 206).

## فلسفه انتقادی کوهن

اولین ویژگی بنیادین فلسفه انتقادی، شیوه استعلایی است. در نظر کوهن این شیوه، برنامهریزی دائمی فلسفه کانت است. این باور نه تنها در تمام اندیشه کوهن بلکه در تمام اندیشه مدرسه وی باقی ماند. در شیوه استعلایی، فلسفه بدنبال پایه‌هایی فلسفی برای تردید یا طرد نظریه‌های ریاضیاتی یا علمی نیست، بلکه این شیوه با باور به این نظریه‌ها و عینیت آنها کار خود را آغاز میکند. این شیوه با آنها بعنوان واقعیتها و بعنوان توضیح ضرورت تبیین فلسفی شروع مینماید. ناتورپ، شاگرد و همکار کوهن در ماربورگ، بر سهم بزرگ شیوه استعلایی برای کوهن تأکید دارد. این روش به کوهن اجازه میدهد از آنچه او و شاگردانش دو اشتباه اصلی دیگر فلسفه‌های پساکانتی بود، اجتناب کنند، زیرا کوهن در تلاش بود امکان تجربه را بوسیله قوانین پیشینی موجود در آن توضیح دهد و از ریشه‌یابی فلسفی روانشناسی‌گرایی هلم هولتز و لانگ پرهیز نماید. از طرفی، شیوه استعلایی، فلسفه کانتی را به علم طبیعی ریاضیاتی بعنوان نقطه آغازین آن، گره میزند. این بهم گره خوردن، فلسفه را از افتادن در ورطه پروازهای تخیلی و متافیزیکی وهم باز میدارد؛ چیزی که در ذهن



بسیاری از فلاسفه کانتی دهه ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ وجود داشت. بنابراین، در نظر کوهن و شاگردان وی، شیوه استعلایی امکان یک فلسفه علمی را بدون فرو رفتن در فیزیولوژی و روانشناسی فراهم میسازد (Edgar, 2015).

شیوه استعلایی نتیجه روشمند اصول کانتی پیش گفته است، بر اساس اینکه تمام دانشها با تجربه آغاز میشود، اما این بدان معنا نیست که تمام دانش از تجربه حاصل شده باشد. فلسفه مانند تمام دانشها، باید با شیوهی خاص از تجربه شروع کند. فلسفه باید شرایط امکان تجربه را بجوید و این نمیتواند تنها در خود تجربه یافت شود. بدین ترتیب، فلسفه انتقادی بر دو جریان فلسفی پیشین غلبه یافت: اول، جزم‌اندیشی - که برای بنیاد دانشی که مشتمل بر پدیدار است، کافی نیست - و دوم، تجربه‌گرایی که با محدود کردن خود به تجربه، قادر به حصول شرایط پیشینی نیست. شیوه استعلایی میتواند تحت سه عنوان بنیادین ارائه شود: (۱) فلسفه باید واقعیت را از تجربه بعنوان نقطه آغازین بگیرد؛ (۲) فلسفه باید به شرایط پیشینی این واقعیت برگردد؛ (۳) معنای پیشینی، تماماً در ویژگی آن بعنوان شرط صوری تجربه ممکن قرار دارد (Poma, 1998: p. 18).

اولین عنوان، اینست که تفکر فلسفی نیازمند یک نقطه آغازین (یعنی واقعیت) است. این عنوان، درسی است که فلسفه انتقادی از تجربه‌گرایی اخذ کرده است. چنین مشخصه‌یی آن را در مقابل تمام متافیزیکیهای قیاسی و فکری قرار داده است (*Ibid*).

عنوان دوم، وقتی وظیفه فلسفه این شد که از تجربه شروع کند، چنین دانشی باید اصول غیر تجربی امکان تجربه را تشخیص دهد. مسیر برای کشف امر پیشینی، تأملی بر تجربه است با هدف تشخیص اصول صوری آن. این مسیر که نقطه آغازین برای تشخیص صورتهای پیشینی قابل حس است، در منطق استعلایی پنهان شده است؛ جایی که کانت از حکمها شروع میکند و به مقولات میرسد و با اصول به پایان میرساند (*Ibid*, pp. 18-19).

عنوان سوم، امر پیشینی نباید جسمانی باشد، حتی در جوهری متافیزیکی یا در یک عضو یا قوه ذهنی ساختار طبیعی انسانی. توجهی خاص که کوهن به تفاوت بین استنتاج استعلایی و متافیزیک مبذول میداشت، تعریف سختگیرانه را از بنیاد محض یا معنای صوری یک پیشینی فراهم می‌آورد. اگر پیشینی بعنوان شرط تجربه فهم شود، خود تجربه تبدیل

به تصور میشود که ما باید این تصور را در شهود محض و فکر محض بدست آوریم. شرایط صوری امکان تجربه، مکان و زمان و اتحاد تألیفی، اکنون بعنوان پیشینی تجربه، خودش تبدیل به یک مفهوم میشود که باید در شهود ناب و تفکر ناب بنایش کنیم. شرایط صوری امکان آن، مکان، زمان و وحدت ترکیبی، اکنون پیشینی محسوب میشوند؛ چون ما تجربه را با آنها بنا میکنیم؛ زیرا آنها اجزاء بحساب می‌آیند؛ زیرا ما تجربه را با آنها میسازیم؛ زیرا آنها اجزاء صوری تجربه هستند (Ibid, p. 19). اکنون دیگر ضروری نیست که مبنای صوری امکان، حتی برای شهود مکان، فطری<sup>۱</sup> باشد. «مکان» پیشینی است، چون شرط صوری تجربه است؛ اصلاً اهمیتی نمیدهیم که فطری باشد یا نه. ما مفهومی برای تجربه بعنوان وحدت ترکیبی تجربیات، مطابق با اصول استعلایی بنا میکنیم. آنچه برای خلق این وحدت ترکیبی نیاز داریم، این عناصر سازنده ضروری، را پیشینی مینامیم (Cohen, 1871: p. 104). فلسفه انتقادی کانت معنای دومی برای کوهن دارد که مشتمل بر تصور دانش بعنوان تألیفی است. کانت از محدودیت مشترک اصالت روان و اصالت حس که شکاف پر نشدنی بین ذهن و عین است، گذر کرده و به آن پاسخ میدهد. نظریه انتقادی سرانجام، با نظریه کانتی معروف درمورد واقعیت تجربی و شناسایی استعلایی از مکان و زمان و افزوده ضروری معنای سلبی از نومن، هستی‌شناسی طبیعت را ترک کرده و خود را بعنوان ایدئالیسم استعلایی ارائه میکند. تمایز و تقابل بین حس و فاهمه، حس درون و ادراک استعلایی، و پدیدار و قانون، پایه امکان تجربه است.

آنچه ایدئالیسم استعلایی را از ایدئالیسم تجربی متمایز میسازد، این واقعیت است که امر پیشینی تنها مشتمل بر تصورات فاهمه نیست، بلکه مشتمل بر صورتهای حس نیز هست. درواقع، تألیفی محض فاهمه، نیازمند پیشینی شهود حسی است. بنابراین، ایدئالیسم استعلایی، ایدئالیسم صوری و رئالیسم تجربی است (Poma, 1998: pp. 19-20)؛ یعنی، مقوله بتنهایی ابژه را نمیسازد، بلکه شهود حسی باید اضافه شود. شهود حسی نیز به اندازه مقوله این حق را دارد که شرط صوری تجربه باشد. ایدئالیسم صوری است که باعث تفاوت ایدئالیسم استعلایی و تجربی میشود و رئالیسم تجربی آن را میسازد (Cohen, 1871: pp. 244-245). بنابراین،

1. Innate



شیوه استعلایی و ایدئالیسم صوری دو ویژگی تعیین‌کننده فلسفه کانتی هستند. ایدئالیسم استعلایی در نظریه نومن سلبی<sup>۱</sup> کامل شده و تثبیت میشود؛ بصورت انتقادی با توجه به شیوه، و بصورت محتوایی با توجه به محتوا (Ibid, p. 252).<sup>(۵)</sup>

آنچه خوانش کوهن را از گزارشهای صرف از کانت متمایز میسازد، ارتقای این روش به سطح «تحلیل ساختار تولید قانونمند علم» است. در اینجا، شیوه استعلایی صرفاً به بازشناسی شرایط پیشینی تجربه نمیردازد، بلکه چگونگی «قانونمندی» پدیدارها را در ریاضیات و فیزیک تبیین میکند. عبارت دیگر، وظیفه فلسفه نزد کوهن آنست که نشان دهد علم طبیعی ریاضیاتی چگونه از طریق قوانین پیشینی، تجربه را بمثابه یک سیستم منسجم تولید میکند. نتیجه کاربست این شیوه دو امر است: نخست آنکه، نشان میدهد تقلیل «پیشینی» به «فیزیولوژیک»، باعث غیرممکن شدن عینیت علم است، زیرا ساختار عصبی فردی نمیتواند توافق بیناذهنی در علم را توضیح دهد. دوم آنکه، متافیزیک‌گرایی بیضابطه باعث گسست فلسفه از علم طبیعی میشود.

### تجربه مشترک یا علم طبیعی ریاضیاتی

چنانکه گذشت، کوهن معتقد است قوانین پیشینی سطح سوم، در واقع مبتنی بر و متشکل از تجربه ممکن هستند که این قوانین متشکل از آنند. در نظر وی، این سطح از قوانین پیشینی، مبتنی بر ساختارهای نظری در ذهن فاعل شناسا نیستند، بلکه او تأکید دارد که این قوانین پیشینی، اصول ریاضیات و قوانین بنیادین علم طبیعی خالص یعنی مکانیک هستند. علاوه بر این، این اصول و قوانین، بطور خاص، تشکیل‌دهنده امکان تجربه‌اند. برداشت وی از تجربه، همان تصور کانتی از تجربه است. در نظر کوهن، تجربه مبتنی بر نظریاتی است که بوسیله علم طبیعی ریاضیاتی<sup>۲</sup> فراهم آمده‌اند (Moynahan, 2018: p. 45; Poma, 1998: p. 48). بر اساس تفسیر کوهن، قوانین پیشینی

1. Negative noumenon  
2. mathematical natural science

کانت هیچ ارتباطی با فعالیت نظری فاعل شناسا ندارند؛ علاوه بر اینکه، این قوانین مبتنی بر قوانین علم طبیعی ریاضیاتیند که مستقل از ذهن هر فاعل شناسا هستند.

بر اساس دیدگاه کوهن، علم طبیعی ریاضیاتی برای کانت، یک نقطه آغازین برای جستجوی فلسفی است. قوه حس در واقع تنها شیوهی است که ریاضیدان حجمهای بزرگ مکانی را با آن میسازد و قوه فاهمه واقعاً تنها بنیادترین سلسله از تصورهاست که فیزیکدان از آنها بهره میبرد تا اشیاء فیزیکی را مطالعه کند. بنابراین، نظریه دانش کانت، به یک جستجوی فلسفی برای شیوههایی که علم طبیعی از آنها برای ارائه اشیاء استفاده میکند، باز میگردد. این به فلسفه بستگی دارد که تا چه اندازه میتواند قوانین پیشینی را - که مسئول عینی ساختن این تجربه هستند - در آن تجربه تشخیص دهد و بیان کند.

کوهن اصرار دارد که اگر این مسئله بعنوان شیوه کانت در نقد عقل محض، واضح نباشد، دست کم در کتاب تمهیدی بر هر متافیزیک آینده<sup>۱</sup> این مسئله واضح است. در این کتاب، کانت بصراحت روشن میکند که با این فرض آغاز مینماید که علم طبیعی ریاضیاتی، دانش عینی اصیل را برای ما فراهم می آورد، و چنین علمی مشتمل بر اصول پیشینی تألیفی است؛ کانت همچنین بصراحت اعلام میکند که کار وی، نشان دادن شرایط ضروری امکان آن اصول است و نیز چنین امری عینیت علم طبیعی ریاضیاتی را توضیح خواهد داد. او همچنین تصریح میکند که این شیوه، که در تمهیدات آن را «شیوه تحلیلی» نامیده، شیوهی نیست که در نقد عقل محض بکار برده باشد و برای پروژه کامل نقادی نیز مناسب نخواهد بود.

کوهن با استفاده از شیوه کانت در کتاب تمهیدات مدعی است شیوه فلسفه کانتی همین است. او معتقد است فلسفه نظریه‌های علم طبیعی ریاضیاتی را بعنوان نقطه شروع خود اتخاذ مینماید. فلسفه با حقیقت علم طبیعی ریاضیاتی شروع میکند. این «واقعیت علم» با پروسه‌های علم، تغییر میکند. در شیوه استعلایی، فیلسوف بهترین نظریه‌های فیزیکی عصر را بعنوان نقطه آغازین خود اتخاذ میکند؛ بنابراین، «واقعیت علم» برای فلاسفه دوره‌های مختلف تاریخ علم، مختلف خواهد بود.

1. *the Prolegomena to Any Future Metaphysics*



بعلاوه، کوهن قانونی پیشینی در سطح سوم - یعنی قوانین علم طبیعی ریاضیاتی - را مرتبط با اصول تألیفی پیشینی میداند که کانت معتقد است علم طبیعی ریاضیاتی مشتمل بر آن است. کوهن در مورد این اصول تألیفی پیشینی میگوید: آنها «اصول حاضر» در تجربه هستند. بنابراین، فلسفه در جستجوی توضیح امکان تجربه است، بوسیله تشخیص و تبیین قوانین پیشینی «حاضر» در تجربه. بر اساس آنچه کوهن بعدتر بیان کرده، تجربه بعنوان نظریه مستخرج از علم طبیعی ریاضیاتی، بعنوان یک وظیفه به فلسفه واگذار شده است، درحالیکه تجربه به همراه اصول تألیفی پیشینی که درون تجربه هستند، داده میشود، این وظیفه فلسفه است که این اصول را تشخیص دهد و تبیین کند و در همین راستا توضیح دهد که چگونه آنها تجربه عینی را ممکن میسازند (Edgar, 2015).

اینکه تجربه و علم طبیعی ریاضیاتی در نظر کوهن چه هستند، مسئله‌ی است که نیکولاس استانگ<sup>۱</sup> بخوبی آن را تبیین کرده است. استانگ برای تطبیق بین فلسفه کانت و تفسیر کوهن از وی، در تلاش است با واکاوی معانی تجربه در فلسفه کانت آغاز کند. او معتقد است گرچه واژه تجربه، یکی از مفاهیم محوری در نقد عقل محض است، کانت آن را در معانی‌یی مختلف بکار برده است، بدون اینکه روشنی بین آنها تمایز قائل شود. استانگ در مجموع پنج معنا برای تجربه در نقد عقل محض کانت یافته است. (۱) معنای عمومی<sup>۲</sup> که بر اساس آن، تجربه تصویری خنثی و بدون فرضیات کانتی در مورد طبیعت تجربه است (۲) ادراک تجربی<sup>۳</sup> بمعنای تأمل یک شیء مأخوذ بصورت حسی تحت یک تصور؛ (۳) وحدت تألیفی ادراکات<sup>۴</sup>. این معنا از تجربه با تمایز بین ادراک حسی<sup>۵</sup> و تجربه مرتبط است (۴).<sup>(۶)</sup> تجربه علی-فرضی<sup>۶</sup> که تجربه غیرمستقیم است (۵).<sup>(۷)</sup> تجربه کلی<sup>۷</sup> بمعنای تجربه‌یی که وحدتی حداکثری از تجربه‌های ادراکی و علی-فرضی دارد (Stang, 2018: pp. 16-20).

۲۰

1. Nicholas F. Stang
2. The common notion
3. Empirical cognition
4. Synthetic unity of perceptions
5. perception
6. Causal-hypothetical experience
7. Universal experience



از میان این معانی، آنچه برای خوانش ضدروان‌شناختی کوهن حیاتی است، معنای پنجم، یعنی «تجربه کلی» است. تجربه کلی دو ویژگی مهم دارد: نخست آنکه، برخلاف تجربه ادراکی یا علی-فرضی، همواره یکی بوده و بین تمام انسانها مشترک است؛ دوم آنکه، محتوای آن کلی پیچیده‌تر و متعینتر از محتوای یک تجربه ادراکی یا علی-فرضی من است (Ibid, p. 20).

استناگ در ادامه تحلیل خود، به تبیین نقش «تجربه کلی» در ایدئالیسم استعلایی کانت می‌پردازد. از نظر کانت، وجود یک شیء در مکان و زمان با ویژگیهای معین، مشروط به امکان تجربه ما از آن شیء با آن ویژگیهاست. بیان دیگر، داوری درباره تحقق عینی یک شیء، در واقع داوری درباره اینست که اگر در شرایط مناسب قرار گیریم، آن شیء را با آن ویژگیها تجربه خواهیم کرد. مشکل اصلی اما در تعیین این «شرایط مناسب» است. این شرایط مادی نیستند، زیرا اگر مادی بودند، عدم دسترسی فیزیکی ما به یک شیء (مثلاً نرفتن به منطقه‌یی که شیء در آن قرار دارد) باعث میشد شرایط تجربه آن شیء کمتر صادق باشد، درحالیکه بیاور کانت، امکان تجربه امری شرطی است. آنچه در نهایت تعیین میکند یک شیء در مکان و زمان دارای چه صفاتی است، تجربه کلی‌یی است که آن شیء را در شبکه‌یی گسترده‌تر از روابط با سایر اشیاء نشان میدهد؛ چه بسا تجربه اولیه ما از یک شیء ناقص باشد و با دستیابی به تجربه کاملتر از یک منطقه بزرگتر، صفات واقعی آن شیء آشکار شود.

نتیجه نهایی آنکه: از آنجا که «ب» یک شیء در مکان و زمان است، ویژگی صورتاً محتمل «ج» را دارد، اگر و تنها اگر یک ذهن برهانی زمانی-مکانی با تجربه‌یی کلی محقق باشد که بر اساس آن، تجربه کلی، شیء «ب» را موصوف به ویژگی «ج» ارائه کند. بنابراین، تجربه کلی نقشی ویژه در دیدگاه ایدئالیسم استعلایی کانت در باب پدیدارهای مکانی-زمانی ایفا میکند. محتوای تجربه کلی است که تجربه اشیاء معین در مکان زمان و نیز مالکیت این اشیاء برای صفات بالفعل صورتاً محتملشان را پایه‌گذاری میکند (Ibid, pp. 21-28).

کوهن در ابتدای کتاب نظریه تجربه کانت می‌گوید: کانت معنایی جدید از تجربه را در نظر داشت. در نظر کوهن تجربه به قسمتهای شعور روانی یا ادراکی در ذهن فاعل واحد برنمیگردد. بر اساس تفسیر روانشناختی از تجربه، تجربه یک اسم قابل جمع بستن است؛

۲۱



مهدی خیاطزاده؛ رهیافتی بر تفسیر ضد روان‌شناختی هرمان کوهن از تألیفی پیشینی کانت

تجربه من متفاوت از تجربه شماست و تجربه کنونی من متفاوت از تجربه ده دقیقه قبل من است. کوهن این معنای از تجربه را مردود می‌شمارد و این جزئی از پروژه وی برای نقد تفسیر روانشناختی از کانت است. او معتقد است تنها یک معنای اصلی برای تجربه در کانت وجود دارد و این معنا بهیچوجه روانشناختی و مفرد نیست (یعنی تنها یک تجربه کلی وجود دارد). این همان چیزی است که استانگ آن را «تجربه کلی» مینامد. کوهن از این تجربه کلی با عنوان «علم طبیعی ریاضیاتی» یاد میکند (Ibid, p. 34).

اگر ما علم<sup>۱</sup> را مجموعه‌یی از نظریات بدانیم که بصورت برهانی ساخته انسان هستند، در این صورت علم را همان تجربه معنا کردن، باعث انحراف و اشتباه میشود. تجربه یک نظریه علمی نیست، ولی مانند یک نظریه علمی، محتوایی متعینتر از هر قسمت ادراکی در ذهن فردی دارد. در نظر کوهن، «تجربه» علم به اشیاء است که بصورت نظاممند متحد شده‌اند. «تجربه»، «علم طبیعی» است بمیزانی که ابژه آن طبیعی است و تمام اشیاء در مکان و زمان هستند. «تجربه»، «علم طبیعی ریاضیاتی» است، یعنی محتوای تجربه ریاضیاتی است، به این معنا که تجربه شیء را با اوصاف کمی ایجاد میکند.

کوهن در ویرایش نخست و بیشتر در ویرایش دوم کتاب نظریه تجربه کانت، تمایل دارد تجربه را با علم طبیعی ریاضیاتی نیوتونی بصورت خاص مشخص کند. تجربه کانتی تا اندازه‌یی نیوتنی است، به این عنوان که بیشتر قوانین بنیادینش (اصول استعلایی تجربه) را از فیزیک نیوتن میگیرد، البته نه برای اینکه نظم مشاهده شده باشد، بلکه بعنوان اصول تشکیل‌دهنده‌یی که شیء مورد تجربه را میسازد.

بنابراین، تقریر کوهن از کانت در این نظر صحیح است که: تجربه کانتی یک علم است (زیرا یک فرایند ادراکی نظاممند از آن شیء مورد تجربه است) که این علم نیوتنی - زیرا ساختارمند<sup>۲</sup> است - و ریاضیاتی - زیرا محتوایی آن کمی هستند - و طبیعی است؛ زیرا شیء مورد تجربه در آن، طبیعت بعنوان یک کل است (Ibid, pp. 34-37).

اما قسمت دیگری از تفسیر کوهن از کانت، تفسیر وی از «شیء فی نفسه» است. وی در هر دو ویرایش نظریه تجربه کانت، تعریفی متفاوت از اشیاء فی نفسه ارائه داده که با سایر

1. science  
2. constructive

تقریرها متفاوت است. یک تقریر از شیء فی نفسه، تقریر دو شیئی<sup>۱</sup> کانت است، یعنی شیء فی نفسه در قلمروی جدای از قلمرو پدیدار وجود دارد. یک تقریر، تقریر «یک شیء» متافیزیکی است که همین تقریر در زمان حاضر حاکم است. بر اساس این تقریر، شیء فی نفسه، ویژگی درونی غیر قابل شناخت پدیدار است. یک تقریر نیز دیدگاهی استعلایی از اشیائی است که از شرایط مکانی زمانی خاص ادراک ما از آن اشیاء، انتزاع شده است. این تقریر، تقریر معرفت‌شناختی است که توسط هنری آلیسون<sup>۲</sup> ارائه شده است. کوهن تصور شیء فی نفسه را تصور اشیاء بعنوان اینکه آنها در حد غیر قابل دسترسی تجربه، حاضر میشوند (یعنی نظریه نهایی اشیاء در علم طبیعی)، معنا میکند. بر اساس این دیدگاه، بنیاد انتقادی تصور شیء فی نفسه به ما یادآور میشود که ما هرگز به علم نهایی نمیرسیم و بر این اساس، تجربه ما هر چقدر هم که کامل باشد، میتواند کاملتر شود. تجربه بصورتی غیر قابل تعریف قابل استمرار است و نمیتواند بعنوان مجموعه بینهایت بالفعل، به ما داده شود (Ibid, pp. 37-38).

## جمع‌بندی و جمع‌بندی

ایده اصلی هرمان کوهن تبیین غیرروانشناختی از گزاره‌های تألیفی پیشینی در فلسفه انتقادی کانت است. او برای این منظور از «مکان» شروع کرده و با تأمل در معنای مکان به سه سطح یا درجه از پیشینی بودن میرسد: (۱) مکان بعنوان امری که مقدم بر هر امر حسی دیگری است؛ (۲) مکان بعنوان صورت؛ (۳) مکان بعنوان شرط صوری امکان تجربه. کوهن با استفاده از پیشینی سطح سوم، کانت را از اتهامات سوبجکتیویسم میرا میسازد، زیرا در این سطح، پیشینی منشأ انتزاع تجربیات نیست، بلکه امکان تجربه را پایه‌گذاری میکند. او مرجع گزاره‌های پیشینی درجه سوم را اصول ریاضیات و قوانین بنیادین علم طبیعی خالص، یعنی مکانیک میدان و معتقد است این اصول و قوانین، تشکیل‌دهنده امکان تجربه هستند.

تجربه در نگاه کانت بمعنای تجربه مشترک یا تجربه کلی بکار رفته است که بین تمام افراد انسانها مشترک بوده و محتوای آن پیچیده‌تر و متعینتر از محتوای تجارب دیگر است. کوهن

1. two objects
2. Henry Allison



مهدی خیاطزاده؛ رهیافتی بر تفسیر ضد روان‌شناختی هرمان کوهن از تألیفی پیشینی کانت

معتقد است تنها یک معنای اصلی برای تجربه در کانت وجود دارد و این معنا بهیچوجه روانشناختی و مفرد نیست (یعنی تنها یک تجربه کلی وجود دارد). کوهن از این تجربه کلی با عنوان «علم طبیعی ریاضیاتی» تعبیر میکند. بر این اساس، «تألیفی پیشینی» صرفاً نوعی حکم نیست، بلکه هم شرط امکان ایدئالیسم استعلایی است و هم نحوه تحقق آن را در علم طبیعی ریاضیاتی نشان میدهد. این لایه‌بندی مفهومی، زمینه را برای خوانش کوهن فراهم میکند. تفسیر ضد روان‌شناختی کوهن از کانت، در دو محور از خوانش‌های روانشناسی‌گرایی متمایز میشود:

تمایز در نقطه عزیمت: روانشناسی‌گرایی نظیر هلم هولتز و لانگ، نقطه عزیمت را ذهن فردی تجربی و فرایندهای فیزیولوژیک آن قرار میدهند، ولی کوهن نقطه عزیمت خود را تجربه کلی یا همان واقعیت از پیش‌ساخته علم طبیعی ریاضیاتی قرار داده که امری عینی است. از اینرو، فلسفه انتقادی از نظر کوهن بجای پرسش از «چگونگی شکل‌گیری مفاهیم در ذهن انسان»، متوجه پرسش از شرایط امکان تجربه کلی است. نقطه نوآورانه کوهن آنست که با ارجاع پیشینی سطح سوم به «علم طبیعی ریاضیاتی»، اعتبار معرفت را از سطح ذهن فردی به سطح بینادذهنی و تاریخی منتقل مینماید. این ضد‌روانشناخت‌گرایی از سنخ «روش‌شناختی» است؛ یعنی روانشناسی را بکلی طرد نمیکند، اما آن را از مقام تعیین‌کنندگی اعتبار معرفت عزل میکنند.

تفسیر ضد روان‌شناختی تألیفی پیشینی: توجه به علم طبیعی ریاضیاتی دو نتیجه ضد روان‌شناختی دارد: نخست آنکه، تجربه از قلمرو شخصی و متغیر ادراکات فردی خارج شده و به قلمرو عینی، کلی و ضروری ساختارهای علمی منتقل میشود که امری فرافردی و محصول ذهن جمعی است، نه تجربه شخصی. دوم آنکه، احکام تألیفی پیشینی نیز همان قوانین بنیادین و سازمان‌دهنده این علم کلی هستند.

البته وی واقعیت این تجربه کلی را تاریخی میداند. بهمین دلیل، کوهن با هلم هولتز در این باور همنظر بود که هر تبیین فلسفی از معرفت، وابسته به تاریخ علم است و واقعیت علم، مستعد تغییر است. این دیدگاه نشان میدهد که علم طبیعی ریاضیاتی، امری ایستا و مطلق نبوده و در بستر تاریخ، در حال تحول است. البته این تکامل نیز نه بر اساس قوانین روانشناسی، بلکه بر اساس منطق درونی پیشرفت معرفت رخ میدهد (Biagioli, 2018: p. 78). بر این

اساس، نوعی نسبیّت در تفسیر کوهن از کانت پدید می‌آید. این ویژگی در کنار ویژگی ضد روانشناختی بودن، دو ویژگی مهم تفسیر کوهن از نظام معرفتی کانت بشمار می‌روند.

## پی‌نوشتها

۱. «روانشناسی‌گرایی» (Psychologism) اصطلاحی است که نخستین بار در آلمان و در نیمه اول قرن نوزدهم برای اشاره به جریان فلسفی دفاع‌شده توسط یاکوب فریدریش فریس (۱۷۷۳-۱۸۴۳) و فریدریش ادوارد بنکه (۱۷۹۸-۱۸۵۴) در برابر مدافعان فلسفه هگل بکار رفت (Borchert, 2006: Vol. 8, p. 114).
۲. هرمان کوهن (۱۸۴۲-۱۹۱۸م)، فیلسوف یهودی‌تبار آلمانی، موسس مدرسه نوکانتی ماربورگ بود. مهمترین شاگردان او در مدرسه ماربورگ، پل ناتورپ و ارنست کاسیرر هستند. کوهن علاوه بر اینکه در فلسفه دین یهودی شخصیتی برجسته و تأثیرگذار بشمار می‌رود، در فلسفه تحلیلی و فلسفه علم نیز تفسیر وی همچنان مورد توجه است (Holzhey, 2005: pp. 6-9; Edgar, 2015).
۳. کوهن در ویرایش دوم کتاب نظریه تجربه کانت از این سه مرحله با این عناوین یاد کرده است: اصالت (Ursprünglichkeit)، صورتهای حس‌پذیری (Formen der Sinnlichkeit)، شرایط صوری / تأسیسی تجربه (formale/ constitutive Bedingungen der Erfahrung) (Cohen, 1885: pp. 195-216).
۴. بدلیل عدم دسترسی به نسخه اصلی ویرایش اول کتاب نظریه تجربه کانت هرمان کوهن، از کلمات وی در کتاب آندره پوما که بصورت نقل قول مستقیم آمده، استفاده شده است و نگارنده بر اساس ترجمه انگلیسی او کلمات کوهن را مستند ساخته است.
۵. البته بعدتر تفکر کوهن پیشرفت کرده و این دو قسمت از فلسفه انتقادی بصورتی متفاوت تغییر میکنند. در حالیکه شیوه استعلایی همچنان نقش اصلی خود را ادامه می‌دهد، تقابل فاهمه و حس در معرفت بوسیله انحلال حس در فاهمه و پر رنگ شدن نقش اندیشه محض، از میان می‌رود. اما در ویرایش اول کتاب نظریه تجربه کانت، این دو قسمت بعنوان ویژگیهای تفکیک‌ناپذیر فلسفه انتقادی، همچنان جداناپذیرند (Poma, 1998: p. 20).
۶. شاخصه اصولی کانت در تمایز بین این دو مفهوم مبتنی بر ارتباط آنها با ابژه‌هایشان است؛ ادراک شهود یک ابژه در مقابل تجربه هستی آن. تفاوت بین ادراک کردن و تجربه کردن، تفاوت بین دریافت آگاهانه یک مجموعه حسی است با تأمل در یک مجموعه حسی بعنوان پدیداری از چند



ابژه در مکان. تجربه و ادراک در اصطلاح کانت، هر دو مثالهایی از تجربه بمعنای دوم هستند؛ یعنی هر دو مشتمل بر تأمل یک ابژه مأخوذ بصورت حسی تحت یک تصور هستند، با این تفاوت که ادراک یک مجموعه حسی است و تجربه یک ابژه موجود است (Stang, 2018: p. 17).

۷. بعنوان مثال، ما با تجربه حرکت آهن در یک میدان مغناطیسی میتوانیم تجربه‌ی درمورد آن خصوصیت آهنربا داشته باشیم و نیز وجود یک واسطه - که آهنربا توسط آن، آهن را حرکت میدهد - را استنتاج نماییم (یعنی میدان مغناطیسی) (Ibid, p. 19).

## منابع

- Beiser, F. C. (2014). *The genesis of neo-Kantianism, 1769 – 1880* (1<sup>st</sup> ed). UK: Oxford university press.
- Borchert, D. M. (2006). *Encyclopedia of philosophy* (2<sup>nd</sup> ed), USA: Thomson Gale.
- Cohen, H. (1871). *Kants theorie der Erfahrung*. Berlin, Dummlers (1<sup>st</sup> ed).
- Cohen, H. (1885). *Kants theorie der Erfahrung*. Berlin, Dummlers (2<sup>nd</sup> ed).
- Edgar, Scott (2015), Hermann Cohen, *The Stanford encyclopedia of philosophy*, E. N. Zalta (ed.). URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2015/entries/cohen/>>.
- Biagioli, F. (2018). Cohen and Helmholtz on the foundations of measurement, *Philosophie und Wissenschaft bei Hermann Cohen / Philosophy and Science in Hermann Cohen*. Christian Damböck (ed.). Germany: Institut Wiener Kreis.
- Holzhey, H. (2005). Cohen and the Marburg school, *Hermann Cohen's critical idealism*. R. Munk (ed.). The Netherlands: Springer.
- Kant, I. (2002). *Critique of pure reason* (trans. & ed. by P. Guyer & A. W. Wood) (1<sup>st</sup> ed.). UK: Cambridge University Press.
- Moynahan, G. B. (2018). The challenge of psychology in the development of Cohen's system of Philosophy and the Marburg school project. *Philosophie und Wissenschaft bei Hermann Cohen / Philosophy and Science in Hermann Cohen*. C. Damböck (ed.). Germany: Institut Wiener Kreis.
- Poma, A. (1998). *The critical philosophy of Hermann Cohen (La Filosofia Critica DI Hermann Cohen)* (Trans. by J. Denton) (1<sup>st</sup> ed). USA: State University of NewYork Press.
- Stang, N. F. (2018). Hermann Cohen and Kant's Concept of Experience. *Philosophie und Wissenschaft bei Hermann Cohen / Philosophy and Science in Hermann Cohen*. Christian Damböck (ed.). Germany: Institut Wiener Kreis.